

اعتبار خبر واحد در مباحث غیر فقهی*

علی اکبر کلانتری

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز

چکیده

در عرصه پژوهشهای دینی، احادیث و روایات منقول از ائمه معصومین (علیهم السلام) به صورت «خبر واحد» از مهمترین ادله و مستندات به شمار می‌رود. چنان که می‌دانیم بخش قابل توجهی از این روایات، ناظر به احکام غیر فقهی از قبیل مسائل اعتقادی، علوم و معارف قرآنی، امور تاریخی و مانند آنهاست.

از سوی دیگر، ظاهر بلکه صریح عبارات برخی از عالمان اسلامی، حجت نبودن خبر واحد در این گونه موارد و اختصاص داشتن اعتبار و حجیت آن به احکام فقهی و تعبدی است. مقاله پیش‌رو، ضمن نقد و بررسی این دیدگاه و تبیین اشکالات آن، بر شمول حجیت خبر واحد و فراگیری اعتبار آن نسبت به موارد یادشده (غیر از مسائل اعتقادی) تأکید می‌ورزد و آن را به اثبات می‌رساند.

کلید واژه ها: خبر واحد، حجیت، عدم حجیت، سیره عقلا، روایات فقهی، روایات

غیر فقهی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۵/۸/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۶/۷/۱۰.

مقدمه

چنان که می‌دانیم در کاوشهای دینی و مطالعات اسلامی، اخبار و روایات رسیده از پیشوایان دین-علیهم السلام- از مهمترین منابع و مستندات محسوب می‌شود. از سوی دیگر، همه این اخبار و روایات، بیانگر احکام و موضوعات فقهی و تعبدی نیست؛ بلکه حجم قابل توجهی از آنها، ناظر به اموری مانند: علوم قرآنی، نکات تفسیری، امور تاریخی و مسائل اعتقادی است و از طرف دیگر، بیشتر این روایات، خبر واحد و غیرمتواترند و آن گونه که ظاهر عبارات و کلمات برخی از عالمان علوم اسلامی - به خصوص در گذشته دور - نشان می‌دهد، برخی از ایشان، به طور کلی، خبر واحد را حجت و قابل استناد نمی‌دانند و در میان آنان که خبر واحد را حجت و دارای اعتبار می‌دانند نیز گاه به کسانی برمی‌خوریم که به صراحت یا اشاره، حجیت آن را به احکام تعبدی و مباحث فقهی محدود کرده‌اند. با توجه به این امور، بحث پیرامون محدوده اعتبار خبر واحد و این که آیا حجیت آن، اختصاص به خبری دارد که مفاد آن، حکم شرعی باشد یا این که حجیت آن، نسبت به هرگونه خبر واحد، شمول دارد؟ از مباحث بنیادین و حائز اهمیت در حوزه دین پژوهی محسوب می‌شود.

خبر واحد و مسائل اعتقادی

به تصریح بسیاری از عالمان فقه و اصول، هر گونه ظن از جمله خبر واحد، در مباحث اعتقادی و مسائل کلامی، فاقد اعتبار و حجیت است و نمی‌توان در این عرصه، به چیزی جز علم استناد نمود. (ر.ک: انصاری ۷۷ و ۱۷۰؛ خویی، *مصباح الاصول*، ۲۳۶/۲-۲۳۸، نائینی، *فوائد الاصول*، ۳/۳۲۴). برخی نیز مانند آیت الله خویی، در این زمینه، قائل به تفصیل شده و در اموری مانند: شناخت خدا که در آنها «وجوب معرفت» مطرح است، ظن را فاقد اعتبار می‌دانند و در مسائلی مانند: جزئیات برزخ و معاد، امور مربوط به صراط و میزان و رخدادهای قیامت که در آنها «تسلیم و انقیاد» مدنظر است،

ظن خاص را معتبر دانسته‌اند (خویی، *مصباح الاصول*، ۲/۲۳۶-۲۳۸).
 به برخی دیگر نیز در این باب، اقوال و دیدگاه‌های دیگری نسبت داده شده است
 (انصاری، ۱۶۹-۱۷۲). به طور کلی می‌توان از عبارتهای آنان، اقوال شش‌گانه زیر را در
 این زمینه استخراج نمود:

- ۱- لزوم تحصیل علم از طریق اندیشه و استدلال
- ۲- معتبر بودن علم، هر چند از راه تقلید حاصل شود
- ۳- کافی بودن هرگونه ظن
- ۴- کافی بودن ظنی که از راه اندیشه به دست آید
- ۵- کفایت نمودن ظنی که از راه خبر حاصل شود
- ۶- قول به تفصیل که از آیت‌الله خویی نقل نمودیم (انصاری، ۷۷ و ۱۶۹-۱۷۲؛
 خراسانی، ۱۵۲/۲-۱۵۸؛ خویی، *مصباح الاصول*، ۲/۲۳۶-۲۳۷، سبحانی، *المحصول*،
 ۳/۳۰۸؛ نائینی، *فوائد الاصول*، ۳/۳۲۴).

بدیهی است بررسی این اقوال و غور و درنگ در دلایل آنها، خارج از حوصله
 این مقاله است و نیازمند نگارش مقاله بلکه مقالات مستقل دیگری است. همچنان که
 «رابطه احادیث عرض با خبر واحد در مسائل غیرفقهی»، «مخالفت‌های به گونه غیرتباین
 در احادیث غیرفقهی»، «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های عالمان اهل سنت در این گونه
 مباحث» و... از موضوعات جالب توجهی است که باید ضمن مقالات متعدد، به آنها
 پرداخت. این نوشتار، تنها به بررسی ارزش و اعتبار خبر واحد در مباحث غیرفقهی و
 مسائل غیراعتقادی از قبیل: علوم قرآنی، نکات تفسیری و مانند آنها می‌پردازد.

دیدگاه‌ها

همان‌طور که اشاره شد، علمای اسلامی از دیرباز درباره اصول حجیت خبر
 واحد، دیدگاه واحدی نداشته‌اند. به برخی مانند شیخ مفید، سیدمرتضی، ابن ادریس،

قاضی ابن براج و طبرسی، عدم حجیت به گونه مطلق و فراگیر نسبت داده شده است (انصاری، ۶۹؛ خراسانی، ۷۹/۲؛ سبحانی، *الموجز*، ۱۶۲). گروهی نیز \pm صرف نظر از اختلافات جانبی - حجیت آن را پذیرفته‌اند.

بنابراین طبیعی است که این بحث و اختلاف (حجیت و عدم حجیت روایات غیرفقهی) را باید تنها در حیطة کلمات و آثار گروه دوم - که ظاهراً بیشتر عالمان علوم اسلامی هستند - جستجو کرد. در میان ایشان نیز، همگی وارد این بحث نشده‌اند، ولی می‌توان از مجموع کلمات کسانی که به نوعی به این بحث پرداخته‌اند، سه قول زیر را استخراج نمود:

۱- عدم حجیت

در میان عالمان پیشین شیعه، می‌توان به حسب ظاهر، این قول را به شیخ طوسی نسبت داد. وی در مقدمه *التبیین* درباره آنچه می‌تواند مرجع مفسر باشد می‌نویسد:

«سزاوار است به دلیل های صحیح عقلی یا شرعی از قبیل اجماع یا روایت متواتر از کسانی که پیروی از سخنانشان واجب است رجوع نمود و به خصوص در این مورد اگر از مواردی باشد که راه شناخت آن علم است، خبر واحد پذیرفتنی نیست و هرگاه تأویل نیازمند به شاهد لغوی باشد، تنها شاهی پذیرفتنی است که میان واژه‌شناسان معلوم و شایع باشد و اما طریق های واحدی که در قالب روایات شاذ و الفاظ نادر دیده می‌شود، قطع‌آور نیستند و نمی‌توان آنها را گواه بر کتاب خدا گرفت و سزاوار است در آنها توقف کرد» (طبری، ۷/۱).

در میان عالمان پسین نیز می‌توان برخی از کلمات محقق نائینی را اشاره به این قول دانست. وی هنگام بحث از حجیت خبر واحد با واسطه می‌گوید: «ان الخبر انما یکون مشمولاً لدلیل الحجیة اذا کان ذا اثر شرعی» (نائینی، *اجودالتقریرات*، ۱۰۶/۲)؛ خبر، تنها آنگاه مشمول دلیل حجیت است که دارای اثر شرعی باشد».

همچنین می توان برخی از عبارات های علامه طباطبایی در *المیزان* را اشاره به همین دیدگاه دانست. از جمله، وی در اشاره به روایاتی که درباره مسئله «وحی شدن به عمران» و «وجود میوه غیر موسمی در محراب مریم» وارد شده، می نویسد: «این روایات، هر چند خبر واحدند و خالی از ضعف نیستند و یک محقق، ملزم نیست حتماً به آنها تمسک جوید و به مضامین آنها احتجاج کند، ولی اگر دقت و توجه در آیات قرآنی، این مضامین را به ذهن نزدیک کرد، چرا آنها را نپذیریم؟ و از آن روایات، آنچه از امامان اهل بیت-علیهم السلام- نقل شده، مشتمل بر هیچ مطلب خلاف عقلی نیست» (طباطبایی، ۱۸۵/۳).

وی پس از نقل دو دسته روایت در ذیل آیه «أو کالذی مرعلی قریة و هی خاویبه علی عروشها» (بقره، ۲۵۹) نیز می نویسد: «هر دو دسته، خبرهای واحدند و پذیرفتن و عمل به خبر واحد، واجب نیست. افزون بر این، سند روایت نیز تا حدودی ضعیف است و هیچ شاهدی از ظاهر آیات بر طبق آنها نیست» (طباطبایی، ۳۷۸/۲).

در جای دیگری می نویسد: «از بحثهای پیشین دانستی که ما بر خبرهای واحد در غیر احکام فرعی، تکیه نمی کنیم» (طباطبایی، ۵۹/۳). و در موضع دیگری پس از نقل روایتی می نویسد: «فرض کنیم این روایت، در حکم مرفوعه است، ولی حدیث مرفوع و حتی حدیث صحیح نیز در غیر احکام حجیت ندارد» (طباطبایی، ۲۰۶/۱۴).

۲- حجیت

چنان که گفتیم، همه طرفداران حجیت خبر واحد در این بحث وارد نشده اند. در میان ایشان، می توان از اصولی بزرگ، آیه الله خویی نام برد که در کتاب *نفیس البیان*، نخست به تقریر سخن کسانی می پردازد که در شمول حجیت خبر واحد، نسبت به روایات تفسیری اشکال کرده اند، سپس به رد اشکال آنان پرداخته و با بهره گیری از مهم ترین دلیل حجیت خبر واحد یعنی سیره عقلا، بر شمول حجیت آن تأکید می کند.

مجموعه عبارت وی در این باب چنین است:

«گاهی در حجت بودن خبر واحدی که راوی مورد وثوق درباره تفسیر قرآن از معصومین-علیهم السلام- نقل می کند اشکال می شود و وجه اشکال، آن است که معنای حجتی که برای خبر واحد یا دیگر دلیل های ظنی ثابت شده، این است که واجب است در صورت جهل به واقع، آثار عملی خبر واحد یا هر دلیل ظنی دیگر را بر آن بار کنیم، همچنان که اگر به واقع، قطع پیدا می نمودیم، آشارش را بر آن بار می کردیم و این امر، تحقق پیدا نمی کند مگر وقتی که مفاد خبر، حکم شرعی باشد یا موضوعی باشد که شارع بر آن حکم شرعی بار نموده است و این شرط، در خبر واحدی که در زمینه تفسیر از معصومین-علیهم السلام- نقل می شود، یافت نمی گردد. این اشکال، خلاف تحقیق است، زیرا چنان که در مباحث علم اصول توضیح داده ایم، معنای حجت در اماره ناظر به واقع، این است که آن اماره، به حسب حکم شارع، علم تبعیدی قرار داده می شود. در نتیجه، طریق معتبر (مثل خبر واحد) فردی از افراد علم است ولی فرد تبعیدی نه وجدانی. بنابراین همه آثاری که بر قطع بار می شود، بر چنین علمی نیز بار شده و می توان طبق آن خبر داد، همان گونه که می توان طبق علم وجدانی، خبر داد و این خبر دادن، سخن بدون علم نیست و دلیل بر این امر، سیره عقلا است، زیرا آنان، با طریق معتبر، معامله علم وجدانی می کنند و میان آثار آنها فرق نمی گذارند؛ مثلاً از نظر عقلا، ید، اماره مالکیت صاحب ید بر اموالی است که در اختیار او قرار دارد و آنها بر چنین یدی آثار مالکیت بار می کنند و از مالک بودن او خبر می دهند. کسی این امر را انکار نمی کند و از جانب شارع هم این سیره عقلاییه مردود شناخته نشده است» (خویی، *البیان*، ۴۲۲، ۴۲۳).

یکی از فقهای معاصر نیز در اثر رجالی خود می نویسد: «رجوع به علم رجال، اختصاص به روایات فقهی ندارد، بنابراین همان گونه که فقیه برای شناخت روایت صحیح از روایت نامعتبر، چاره ای جز رجوع به این علم ندارد، بر محدث و مورخ اسلامی نیز واجب است در بررسی قضایای تاریخی و رخدادهای دردناک یا سرورانگیز

به علم مزبور مراجعه نماید^۱» (سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۴۹۰).

۳- تفصیل براساس مبانی در معنای حجیت

می توان آیه الله خویی را صاحب این نظریه دانست، زیرا هنگام بحث از حجیت ظن می گوید:

«و اما ظنی که مربوط به امور تکوینی یا تاریخی باشد؛ مثل ظن به این که زیرزمین یا در آسمان، فلان چیز یافت می شود و مانند ظن به رویدادهای مربوط به مردمان گذشته و چگونگی زندگی آنان و... در صورتی که دلیل خاصی بر اعتبار آن یافت نشود - که از آن به ظن مطلق تعبیر می کنیم - در این گونه مسائل، فاقد حجیت است و اگر چنانچه از ظنهای خاص باشد، لازم است میان مسلک ما و مسلک صاحب کفایه فرق گذاشت، زیرا براساس مسلک ما - که می گوئیم معنای حجیت این است که غیرعلم، علم تعبدی قرار داده می شود - ظن مزبور، به اعتبار اثر آن (جواز خبر دادن از متعلقش) حجت خواهد بود، و در نتیجه اگر ظن خاصی بر یک قضیه تاریخی یا تکوینی پیدا شد، می توان به مقتضای حجیت ظن مزبور، از آن قضیه خبر داد، زیرا جواز خبر دادن از چیزی، در گرو پیدا نمودن علم به آن است و فرض این است که ما، به تعبد شرعی، بدان علم پیدا کرده ایم.

برخلاف مسلک صاحب کفایه - که می گوید: جعل حجیت برای یک چیز، به معنای منجز و معذر بودن آن چیز است - زیرا این امر معقول نیست مگر در مورد چیزی که مفاد آن دارای اثر شرعی باشد و چنین چیزی در اینجا منتفی است، چرا که

1. سخن زیر، از ابن خلدون در اشاره به پی آمدهای بی توجهی برخی از مورخان و مفسران به اصول مخصوص خبرشناسی نزدیک به همین عبارت است: «مورخان و مفسران و پیشوایان نقل، در بیان حکایات و رخدادها، دچار اشتباهات زیادی شده اند، زیرا ایشان بر صرف نقل - اعم از صحیح و سقیم - اعتماد کرده و آن را بر اصولش عرضه نداشته اند. از این رو، از حق گمراه شده، در وادی وهم و اشتباه، حیران گشته اند» (ابن خلدون، ۹).

موجودات خارجی و قضایای تاریخی، دارای اثر شرعی نیستند که ظن مربوط به آن، منجز و معذر باشد» (خویی، مصباح الاصول، ۲/۲۳۹).

بررسی نظریه نخست

محقق نائینی، دلیلی روشن بر آنچه از وی نقل نمودیم، اقامه نمی کند، ولی با دقت در پاره ای از کلمات وی و تأمل در سخنی که از آیه الله خوئی نقل شد، روشن می شود آن نکته اساسی که سبب اشکال نمودن ایشان در شمول حجیت خبر واحد نسبت به غیر احکام شرعی شده این است که حجیت خبر واحد از دیدگاه شارع، چیزی جز «وجوب تصدیق آن» نیست و پر واضح است که جعل چنین حکمی آنگاه معنادار و معقول است که دارای اثر شرعی باشد. عبارت محقق نائینی در ادامه اشکال به حجیت اخبار با واسطه چنین است:

«در مثل خبر با واسطه، آنچه بر آن اثر بار می شود. خبری است که حاکی از سخن امام(ع) باشد که آن هم ثابت نیست و آنچه برای ما ثابت است؛ مثلاً خبر شیخ از قول مفید، اثر شرعی بر آن بار نمی شود. بنابراین می توان گفت خبری که تحقق دارد، اثر بر آن بار نمی شود و خبری که بر آن اثر بار می شود، تحقق ندارد» (نائینی، اجودالتقریرات، ۲/۱۰۶).

به نظر می رسد این اشکال - در صورتی که آن را تمام بدانیم - تنها با این فرض وارد است که در اثبات حجیت خبر واحد، به دلیلهای نقلی مانند آیه نبأ و پاره ای از روایات تمسک کرده و با آنها حکم «وجوب تصدیق خبر عادل» را اثبات کنیم، ولی اگر به سراغ دلیل مهمی مانند سیره عقلا رفتیم، دیگر زمینه ای برای این اشکال باقی نمی ماند، زیرا چنان که در جای خود گفته شده، نقش شارع در این فرض، تنها تأیید سیره عقلا، آن هم به صورت «عدم ردع» است. حتی بنا بر فرض نخست نیز، بعضی از علمای اصول، این اشکال را وارد

ندانسته و به آن پاسخ داده‌اند. امام خمینی (ره) در این باره می‌گوید:

«این ایراد که «خبر منقول به قول شیخ، دارای اثر نیست» مردود است، زیرا در صحت متعبد شدن به خبر، لازم نیست آن خبر دارای اثر عملی باشد؛ بلکه ملاک در صحت آن این است که در اعمال تعبد یا امضای بنای عقلا، لغویتی لازم نیاید چنان که اینجا چنین است، زیرا جعل حجیت برای هر یک از واسطه‌ها یا امضای بنای عقلا، امر لغوی نیست» (امام خمینی، ۱۹۴/۲).

به نظر می‌رسد مهم‌تر از سخن نه چندان منقح علامه نائینی، سخن علامه طباطبائی است که به طور روشن در مواضع متعددی بر دیدگاه خود پای فشرده است. با بررسی جلد‌هایی از کتاب المیزان، به دو استدلال مهم مؤلف آن در تثبیت دیدگاهش برخوردیم.

استدلال نخست علامه

علامه، هنگام بحث از آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ...» (آل عمران/۷) تحلیلی دارد که می‌توان آن را نوعی استدلال بردیدگاه مزبور دانست. وی در پاسخ کسی که ممکن است به این آیه شریفه استدلال کرده و بگوید: «آن جناب، این کار (تعلیم ما نزل الیه) را برای صحابه انجام داد و تابعین هم از صحابه گرفتند. آنچه صحابه و تابعین از رسول خدا(ص) برای ما نقل کرده‌اند، بیانی است نبوی که به حکم قرآن نمی‌توان به آن بی‌اعتنایی نموده و نادیده‌اش گرفت»، می‌نویسد:

«شأن پیامبر در این مقام، تنها تعلیم کتاب است و تعلیم عبارت است از هدایت معلمی خبیر، نسبت به ذهن متعلم و کار معلم این است که ذهن متعلم را به معارفی ارشاد کند که دست‌یابی به آن برایش دشوار است و نمی‌توان گفت تعلیم عبارت است از ارشاد به فهم مطالبی که بدون تعلیم، فهمیدنش محال باشد، زیرا تعلیم، آسان کردن راه و نزدیک کردن مقصد است، نه ایجاد راه و آفریدن مقصد...»

به حکم این آیات (و انزلنا الیک الذکر لتبین...) و آیه (و یعلمهم الکتاب و الحکمه) رسول خدا(ص) تنها چیزی از کتاب را به بشر تعلیم می داده و برایشان بیان می کرده که خود کتاب بر آن دلالت می کند و خدای سبحان خواسته است با سخن خود آن را به بشر بفهماند و دست یابی به آن برای بشر ممکن است، نه چیزهایی که بشر راهی به سوی فهم آنها ندارد و ممکن نیست آن معانی را از سخن خدای تعالی استفاده کند. چنین چیزی با امثال آیه (کتاب فُصِّلَتْ آیاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (فصلت/۳) و آیه (وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) (نحل/۱۰۳) سازگاری ندارد... افزون بر اینکه اخبار متواتری از آن جناب رسیده که امت را به تمسک به قرآن و اخذ به آن سفارش می کند و این که هر روایتی از آن جناب به دستشان رسید، به قرآن عرضه کنند؛ اگر با قرآن مطابق بود، به آن عمل کنند و گرنه به دیوارش بزنند، و این سفارشها وقتی معنا دارد که بتوان تمامی مضامین احادیث نبوی را از قرآن کریم درآورد» (طباطبایی، ۸۴/۳-۸۷).

بخش‌هایی از عبارت علامه، مشابه سخن ابن جریر طبری است که در مقدمه تفسیر خود می گوید:

«روا نیست خداوند، از خلق خود کسی را مورد خطاب قرار دهد، مگر به بیانی که مورد فهم مخاطب است و به سوی یکی از خلق خود رسولی نمی فرستد، مگر به زبان و بیانی که مورد فهم مرسل الیه است، زیرا در صورتی که مخاطب و مرسل الیه، از آنچه بدان خطاب گردیده یا به او ارسال شده چیزی نفهمد، حال پیش از خطاب شدن و رسالت یافتن او با حال پس از خطاب شدن و رسالت یافتن او فرقی نمی کند و با این فرض، خطاب و رسالت، چیزی از جهالت او را برطرف نکرده و خداوند [جل ذکره] برتر از این است که به کسی خطاب بی‌فایده کند یا به سوی شخصی، رسول بی‌فایده فرستد، زیرا اگر چنین کاری از ما سرزند، ناشی از کاستی و بیهودگی است و خداوند تعالی از این امور، برتر و منزّه است و بدین جهت در قرآنش فرموده: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» و به پیامبرش خطاب کرده: «و ما انزلنا علیک

الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه و هدى و رحمه لقوم يؤمنون» (طبری، ۵/۱).

در بررسی سخن علامه، نکات زیر قابل طرح است:

۱- مدعای ایشان این است که خبر واحد، در غیر از ابواب فقه، فاقد حجیت است و به تعبیر وی، عمل به مفاد خبر واحد در غیر احکام فقهی واجب نیست و حال آن که بیان پیشین وی، تنها ناظر به حجت نبودن خبر واحد در روایات تفسیری است و به هیچ وجه روایات مربوط به اسباب نزول، فضایل قرآن، شبهه تحریف قرآن و اخباری که در باب اعتقادات یا در امور تاریخی وارد شده را شامل نمی‌گردد. پس دلیل ایشان اخص از مدعاست.

۲- براساس آیات قرآن، در این کتاب متشابهاتی وجود دارد که تأویل آنها را جز خدا و کسانی که در علم راسخاند نمی‌دانند (آل عمران/۷).

و بنابر روایات فراوانی، مقصود از راسخان در علم، معصومان(ع) هستند. برای نمونه، در روایتی به نقل از امام صادق(ع) آمده است:

«نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله» (حرعاملی، ۱۳۲/۱۸)، راسخان در علم ماییم و تأویل قرآن را ما می‌دانیم.

در روایت دیگری به نقل از آن حضرت آمده است: «الراسخون في العلم امیر المؤمنین(ع) و الائمه من ولده» (همان مدرک).

بر این اساس، در امر تأویل قرآن و تفسیر متشابهات آن، چاره‌ای جز رجوع به روایات ایشان نداریم. لزوم این کار دست کم در پاره‌ای از متشابهات قرآن قابل انکار نیست. مگر اینکه بگوییم در تفسیر متشابهات، تنها به سراغ روایات متواتر می‌رویم که التزام به این امر نیز به سبب ندرت روایات متواتر، بسیار مشکل است.

۳- بی‌تردید بسیاری از احکام شرعی در قرآن، سر بسته و بدون شرح و بسط در آیاتی مانند آیات زیر بیان شده‌اند:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (بقره/۴۲، ۸۳ و ۱۱۰)، «و الله على الناس حج البيت

من استطاع اليه سبيلاً» (آل عمران / ۹۱)، « وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ » (انعام / ۱۴۱).
 بی گمان این گونه احکام به جهت ویژگی تعبدی و توقیفی بودن، بدون دلیل نقلی از معصوم قابل تبیین و تفسیر نیستند و چون روایات متواتر و اجماعات علما که دارای شرایط ویژه خود باشد در این باب نادر و ناچیز است، چاره ای جز رجوع به اخبار واحد در تبیین و شرح این گونه آیات نداریم.

۴- بنابر نوشته علامه، تعلیم تنها در زمینه معارفی است که دست یابی به آن برای متعلم دشوار باشد، نه حقایقی که بدون تعلیم فهمیدنش محال باشد. به نظر می رسد این سخن، تصرف در معنای «تعلیم» و محدود کردن گستره مفهومی آن است، بی آنکه شاهدی از لغت و نثر و نظم عرب بر آن اقامه کرده باشد. با تتبعی هم که در بعضی از کتابهای مهم لغت به عمل آمد، هیچ شاهدی بر این تضییق نیافتیم. در استعمالهای رایج نیز گستردگی مفهوم این واژه، به خوبی نمایان و غیرقابل انکار است.

با توجه به آنچه گذشت می توان گفت: مقصود طبری هم نفی حجیت روایات تفسیری نیست؛ بلکه او در مقام پاسخ گویی به کسانی است که حجیت ظواهر قرآن را نفی کرده و آن را بدون رجوع به روایات، قابل فهم ندانسته اند، به گواه اینکه خود وی، فراوان به این گونه روایات رجوع کرده و اساساً کتاب او از تفاسیر مهم روایی محسوب می شود.

استدلال دوم علامه

می توان این عبارت کوتاه علامه را نیز اشاره به استدلال دیگر وی بر عدم

حجیت خبر واحد در غیر احکام شرعی دانست:

«لا معنى لحكم الشارع بكون غير العلم علماً» (طباطبایی، ۱/۳۶۶)؛ «معنا ندارد شارع

حکم کند به اینکه غیر علم، علم است».

ظاهر عبارت «فانه لا يقطع بذلك ولا يجعل شاهداً على كتاب الله» که پیش از این،

از شیخ طوسی نقل نمودیم نیز می تواند اشاره به همین استدلال باشد.

به هر حال، مقصود این دو محقق از عبارتشان چندان روشن نیست. ولی شاید بتوان با تکیه بر آنچه که از علما درباره امارات غیر علمی معهود است، حاصل استدلال ایشان را چنین تقریر کرد:

حداکثر نتیجه ای که خبر واحد به دست می دهد، ظن و گمان است که به لحاظ اصل اولی، استناد به آن در احکام شرعی، حرام و مورد نهی است. از سوی دیگر، معنای حجت قرار گرفتن ظن از جانب شارع این است که ما به حکم وی و بنابر تعبد، با آن ظن، معامله علم کنیم و پیدا است که شارع، تنها در اموری می تواند چنین نقشی ایفا کند که در حیطة او - به عنوان این که شارع است - قرار داشته باشد. بنابراین، تنها روایات مشتمل بر احکام فرعی، مشمول دلیل یا دلیلهای حجیت خبر واحد خواهند بود.

اگر مراد ایشان همین باشد، ساده ترین پاسخ این است که گرچه ممکن است براساس برخی از دلیل های حجیت خبر واحد این اشکال وارد باشد، ولی براساس مهم ترین - و در نظر بعضی تنها - دلیل آن یعنی سیره عقلا، این اشکال ناوارد و قابل دفع است، زیرا براساس دلیل مزبور، نصوصی که از پیروی ظن نهی می کنند، هیچ گونه اصطکاک با عمل به خبر ثقه ندارند.

علامه شیخ محمدحسین اصفهانی در حاشیه خود بر **کفایه**، در اشاره به این نکته ظریف می نویسد:

«لسان نهی از پیروی ظن و اینکه ظن، ما را به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی کند، لسان متعبد کردن به کاری برخلاف شیوه عقلایی نیست؛ بلکه از باب موقوف نمودن کار به عقل مکلف است از این جهت که نمی توان بر ظن بما هو ظن اعتماد کرد. بنابراین می توان گفت آیات نهی کننده از عمل طبق ظن، به آنچه سیره عقلا بما هم عقلا بر آن استقرار یافته، نظری ندارد و سیره ایشان بر پیروی از خبر، به خاطر اینکه خبر ثقه است استقرار یافته است، و به همین جهت راویان از وثاقت راوی می پرسیدند،

زیرا در نظر آنان، لزوم پیروی از روایت ثقه - با فرض وثاقت او - قطعی بود» (اصفهانی، ۱۴/۳).

محقق نائینی نیز در بیانی صریح‌تر می‌گوید:

«آیات نهی‌کننده از عمل طبق ظن، شامل خبر ثقه نمی‌شود، زیرا در طریقه عقلا، عمل کردن به خبر ثقه، عمل به غیر علم نیست؛ بلکه عمل به خبر ثقه، از افراد عمل به علم است. بدین سبب که عقلا به مخالف بودن خبر با واقع، التفات نمی‌کنند و طبیعت و عادت ایشان بر این امر استقرار یافته است. در نتیجه باید گفت عمل طبق خبر ثقه، از عمل طبق ظن، خروج موضوعی دارد» (نائینی، *فوائد الاصول*، ۱۹۵/۳).

ناگفته نماند، برخلاف دیدگاهی که از علامه طباطبائی درباره روایات غیر فقهی نقل کردیم، چنین نیست که ایشان نسبت به روایات تفسیری بی‌اعتنا باشد؛ بلکه نگاهی گذرا به تفسیر گران‌سنگ وی نشان می‌دهد که به این‌گونه روایات، توجهی در خور دارد و بخش مهمی از این تفسیر را بحثهای روایتی تشکیل می‌دهد.

ایشان در مقدمه *المیزان* می‌نویسد:

«در هر چند آیه، پس از تمام شدن بحث‌ها و بیانات تفسیری، بحث‌هایی گوناگون از روایات نقل شده از رسول خدا (ص) و امامان اهل بیت (ع) هم از طریق عامه و هم خاصه، ایراد نموده‌ایم و اما آن روایاتی که از مفسران صحابه و تابعین چیزی نقل می‌کند، در این کتاب نقل نکردیم، زیرا صرف‌نظر از اینکه روایاتی است به هم ریخته، سخن صحابه و تابعین برای مسلمانان حجیت ندارد» (طباطبائی، ۱۱/۱).

بالتر از همه - و شاید به دلیل استحکام و استواری دیدگاه مقابل و قابل اغماض نبودن آن - خود علامه نیز در موارد زیادی در تفسیرش، به بررسی رجالی احادیث تفسیری می‌پردازد. برای مثال، هنگام بحث از روایتی در ذیل آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...) (بقره/۱۸۳) پس از نقل حدیثی که اسماعیل بن محمد در سند آن است، می‌نویسد:

«این روایت به دلیل وجود اسماعیل بن محمد در سند آن، ضعیف^۱ است. و این معنا در روایتی دیگر نیز آمده که آن هم مرسل است و به نظر می رسد هر دو روایت یکی باشد» (طباطبایی، ۲۶/۲).

علاوه بر این، نمونه های زیر در *المیزان* قابل توجه است:
 و فی اسنادیها بعض الضعف: (همان مدرک، ص ۴۰۰)
 الروایتان علی ما بهما من ضعف و ارسال: (همان مدرک، ۶۷/۷)
 و الروایة علی ضعف سندها: (همان مدرک، ۱۵۳).

بررسی سیره عقلا

چنان که گذشت، بیشتر تکیه ما بر گستردگی دایره حجیت خبر واحد و شمول آن نسبت به روایات غیر فقهی، سیره عقلا است. از این رو، مناسب به نظر می رسد در مفاد این دلیل، غور بیشتر کرده، به اشکالاتی که پیرامون آن طرح شده یا قابل طرح است پاسخ گوئیم.

صاحب *کفایه* در تقریر این دلیل می نویسد: «سیره عقلا - اعم از دین داران و غیر آنها - بر عمل نمودن بر طبق خبر ثقه، استقرار یافته است و این سیره، تا زمان ما استمرار پیدا کرده و هیچ یک از پیامبران و اوصیا علیهم السلام - از آن ردع ننموده اند، زیرا اگر از ناحیه آنان، ردعی صورت می گرفت، خبر آن آشکار شده و مشهور می گردید» (سبحانی، *الموجز فی اصول الفقه*، ۹۸/۲).

یکی از محققان معاصر نیز ضمن مقایسه میان خبر واحد و قیاس می نویسد:
 «سیره عقلا در همه امور، بر عمل به خبر واحد استقرار یافته و شارع اقدس، با این

۱. روشن نیست چرا علامه، وی را ضعیف شمرده با اینکه او به احتمال زیاد یا اسماعیل بن محمد بن اسحاق است یا اسماعیل بن محمد بن اسماعیل که هر دو نیز ثقه می باشند (ر.ک: نجاشی، ۲۹ و ۳۱؛ زنجانی، ۲۶۴/۱)، البته افراد دیگری نیز به این نام معرفی شده اند که آنان نیز غالباً مورد وثوق و اعتماد هستند.

سیره مخالفت نکرده و گرنه مخالفت او آشکار می شد. چنان که مخالفت او با قیاس معلوم گردیده. با اینکه عمل کننده بر طبق قیاس، بسیار کمتر از عمل کننده بر طبق خبر ثقة است. اما روایاتی که از عمل بر طبق قیاس منع می کند، به بیش از پانصد روایت رسیده و حتی یک روایت که از عمل به خبر ثقة منع کند، وارد نشده و این به خوبی کشف می کند که سیره مزبور، مورد امضای شارع است» (روحانی، سید محمدصادق، ۱۵۸/۳).

می توان گفت تکیه بر بنا و سیره عقلا - با مدلول گسترده آن - مورد توجه تمام کسانی قرار گرفته است که به نحوی در مقام استدلال بر حجیت خبر واحد برآمده اند (اجتهادی، ۳۲۱/۲؛ امام خمینی، ۲۰۰/۲؛ حکیم، سیدمحسن، ۱۳۴/۲؛ روحانی، سیدمحمد، ۳۰۳/۴؛ طوسی، ۱۳۷/۳؛ غزالی، ۲۵۱/۳؛ محقق حلی، ۹۲/۲؛ نائینی، *اجود التقریرات*، ۱۹۴/۳).

البته چنان که در برخی از کتب اصولی نیز آمده (انصاری، ۱۰۰؛ حکیم، سیدمحسن، ۱۳۴/۲؛ خراسانی، ۹۹/۲) استدلال به سیره مزبور، به حسب ظاهر با این اشکال مواجه است که حجیت آن، منوط به ردع نشدن آن توسط شارع است و می توان آیات و روایات نهی کننده از عمل به ظن را رادع آن دانست.

ولی همان گونه که پیش تر گذشت، این دسته از آیات و روایات، شامل خبر واحد ثقة نمی شوند، زیرا در طریقه عقلا، عمل نمودن به خبر ثقة، عمل به غیرعلم نیست و به لحاظ اینکه عقلا، به احتمال مخالف بودن خبر با واقع التفات نمی کنند، عمل به خبر ثقة، در تلقی آنان، عمل به علم محسوب می شود و از عمل بر طبق ظن، خروج موضوعی دارد.

افزون بر این، چنان که برخی از عالمان اصول نیز اشاره کرده اند (خراسانی، ۹۹/۲)، اشکال یاد شده مستلزم دور و در نتیجه باطل است، زیرا ردع کردن آیات و روایات یاد شده از سیره مزبور، منوط به این است که سیره، مخصوص آنها نباشد، زیرا

در صورتی که مخصص آنها باشد، رادع بودن آنها، منتفی است و مخصص نبودن سیره نسبت به آنها، منوط به این است که آنها، ردع کننده سیره باشند، زیرا اگر ردع کننده آنها نباشند، سیره، مخصص آنها خواهد بود پس رادع بودن این آیات و روایات از سیره مزبور، متوقف بر رادع بودن آنها از آن است (ر.ک: مروج، ۵۱۷/۴).

صاحب کفایه، علاوه بر اینکه اشکال فوق را به سبب دوری بودن آن، مردود دانسته، به این امر اشاره می کند که هدف این آیات و روایات، ارشاد به کافی نبودن ظن در اصول دین است و بنابراین اختصاص به مسائل اعتقادی دارند. (خراسانی، ۹۹/۲)، ولی باید گفت اختصاص دادن آنها به اصول دین، فاقد دلیل به نظر می رسد و صرف اینکه شماری از این آیات و روایات، در سیاق آموزه های اعتقادی آمده است، دلیل بر این نمی شود که اطلاق آنها را به این باب محدود نماییم.

به هر حال، شمول و گستردگی سیره عقلا - از جمله متشرعین و مسلمانان - در عمل نمودن و اعتماد به خبر واحد در عرصه ها و ابواب گوناگون و مردود اعلام نشدن این سیره توسط شارع مقدس، متقن ترین دلیل بر قابل استناد بودن خبر واحد در علوم قرآنی، نکات تفسیری، حقایق تاریخی و مانند آنها است.

بله، ممکن است گفته شود سیره عقلا، دلیل لَبّی است و چنان که در جاهای مختلف اشاره شده (از جمله: خوبی، محاضرات، ۱۹۲/۵-۲۰۶)، لازم است در مواردی که شمول دلیل لَبّی مشکوک است، به قدر یقینی آن تمسک نمود.

ولی پر واضح است با وجود ارتکازی و فطری بودن و گستردگی مدلول این سیره، تردیدی در شمول آن نسبت به موارد یاد شده و جایی برای تمسک به قدر یقینی آن باقی نمی ماند و صرف اینکه شمار اندکی از عالمان، حجیت خبر واحد در امور غیرفقهی را نپذیرفته اند، موجب شک در شمول آن نسبت به این امور نمی شود و گرنه باید خبر واحد نسبت به امور فقهی و تعبدی را نیز حجت ندانست، زیرا چنان که می دانیم عالمان مشهوری مانند سیدمرتضی، ابن ادریس حلی و ابن قبه رازی، خبر واحد را

چنانچه مفید علم نباشد، به طور مطلق، فاقد حجیت دانسته‌اند (ر.ک: ابن ادریس، ۴۶؛ سیدمرتضی، *انتصار*، ۸۲؛ همو، *ناصریات*، ۲۱؛ همو، *الذریعه*، ۵۱۷/۲؛ عراقی، ۲۰۳) بلکه این قول، از ابن زهره و ابن سراج نیز نقل شده است (حسن بن زین‌الدین، ۱۸۸) و حتی شاید بتوان آن را به شیخ مفید نیز نسبت داد. (ر.ک: مفید، ۲۸).

نتیجه‌گیری

براساس آنچه گذشت و صرف‌نظر از دیدگاه صاحب کفایه در حجیت و بدون در نظر گرفتن تفصیل آیت الله خوئی که براساس نظریه صاحب کفایه، ابراز داشت - چون از نظر ما، دیدگاه مشهور در حجیت، تمام است و دلیلی بر عدول از آن و پذیرش نظریه صاحب کفایه نمی بینیم -، تردیدی در درستی و استواری نظریه دوم باقی نمی ماند، زیرا چنان که اشاره شد و بنابر آنچه بسیاری از علمای اصول گفته و بر آن پای فشرده‌اند، مهم‌ترین یا تنها دلیل بر حجیت خبر واحد، سیره عقلا است که شارع هم آن را امضا کرده و دست‌کم رد نکرده است و بی‌شک این سیره، به لحاظ مفاد و مضمون خبر، گسترش دارد و به هیچ وجه به اخبار مربوط به احکام شرعی اختصاص ندارد. محقق نائینی در اشاره به اهمیت سیره عقلا در این باب می نویسد: «عمده دلیل بر حجیت خبر واحد، طریقه عقلا است، به گونه‌ای که اگر به فرض، دیگر دلایل، قابل مناقشه باشند، این طریقه - که مبتنی بر اعتماد و تکیه بر خبر ثقه در محاورات ایشان است - قابل مناقشه نخواهد بود» (نائینی، *فوائد الاصول*، ۱۹۴/۳؛ ر.ک: مظفر، ۹۲/۲).

و شاهد بر استواری نظریه دوم، نصوص فراوانی است که در ابواب گوناگون وارد شده و بر ثابت شدن برخی موضوعات با خبر واحد دلالت دارند؛ مانند ثابت شدن وقت با اذان گفتن شخص ثقه و ثابت شدن عزل وکیل با خبر ثقه و جواز نزدیکی با کنیز در صورتی که فروشنده آن عادل باشد و به استبراء آن خبر دهد (ر.ک: حرعاملی، ۶۱۸/۴ و ۳۸/۱۳ و ۲۸۵).

شاهد دیگر، برخی از امور و قضایای تاریخی است که امام محمد غزالی آنها را متواتر دانسته و مجموع آنها را دلیل دوم بر حجیت خبر واحد قرار داده است. اموری مانند: مأموریت معاذ از سوی پیامبر(ص) برای جمع‌آوری و دریافت زکات مردم یمن و نیز مأموریت یافتن افرادی مانند قیس بن عاصم، و مالک بن نویره، و زبرقان بن بدر، و زید بن حارثه، و عمرو بن عاص، و عمرو بن حزم، و اسامه بن زید، و عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده بن جراح برای دریافت صدقات و زکات مناطق گوناگون، و تردیدی نیست که هر یک از این اشخاص، «واحد» بوده‌اند و وجوب پذیرش سخن آنان، جز در سایه حجیت خبر واحد نبوده است».

غزالی در تأکید بر سخن خود می‌افزاید:

«سیره‌نویسان بر این امر اتفاق نظر دارند که پیامبر(ص)، مردم مناطق گوناگون را به پذیرش سخن رسولان و فرستادگان و والیان خود ملزم می‌داشت و اگر نیاز بود شمار هر فرستاده به عدد تواتر برسد، تمامی اصحاب او برای این کار کفایت نمی‌داد و لازم می‌آمد مدینه از اصحاب و یارانش خالی شود و دشمنانش مانند یهود و غیر ایشان بر آن مسلط گردند و بدین ترتیب، نظام جامعه اسلامی و تدبیر آن، دستخوش تباهی می‌گردید» (غزالی، ۱۵۱/۱).

با توجه به اشکالاتی که بر دیدگاه نخست وارد شد و نیز با عنایت به آنچه در تأیید و استواری نظریه دوم گفتیم، روشن می‌شود که حجیت خبر واحد، به روایات فقهی اختصاص ندارد؛ بلکه غیر آنها یعنی روایات مربوط به امور تاریخی، علوم قرآنی، نکات تفسیری و مانند آنها را نیز در برمی‌گیرد.

و بر همین اساس است که همواره شاهد استناد عالمان مسلمان به روایات غیرفقهی و جرح و تعدیل اسناد آنها در ابواب گوناگون علوم قرآنی بوده‌ایم. برای مثال، می‌توان از نمونه‌های زیر یاد کرد:

۱- شناخت اسباب نزول (زرکشی، ۲۰۷/۱؛ سیوطی، ۳۳-۳۴)

- ۲- مباحث مربوط به چگونگی نزول قرآن، مانند بررسی داستان ورقه بن نوفل و داستان غرانیق (ابن حجر، **تهذیب التهذیب**، ۱۳۹/۷؛ ابن عساکر، ۳۱۸/۶؛ رازی، ۵۰/۲۳؛ قاضی عیاض، ۱۲۵/۲؛ معرفت، **التمهید**، ۱۸۷/۱).
- ۳- شناخت سوره‌های مکی و مدنی (زرکشی، ۱۸۷/۱؛ سیوطی، ۹/۱ و ۱۳).
- ۴- اسامی سوره‌ها (سیوطی، ۱۰/۱).
- ۵- ناسخ و منسوخ قرآن (ابن حجر، **لسان المیزان**، ۲۱۸/۳-۲۱۹؛ خویی، **البيان**، ۲۷۵-۳۷۸).
- ۶- شبهه تحریف قرآن (خویی، **البيان**، ۲۵۴-۲۶۴؛ معرفت، **صيانة القرآن من التحریف**، ۲۲۶-۲۳۸).
- ۷- قرائت‌های قرآنی (حجتی، ۱۴۴؛ خویی، **البيان**، ۱۲۳-۱۵۵).
- ۸- احادیث فضائل القرآن (ابن حجر، **لسان المیزان**، ۱۹۳/۱ و ۲۸۶/۲؛ سیوطی، **الاتقان**، ۱۵۵/۲؛ قرطبی، ۷۸/۱).
- ۹- احادیث تفسیری (کلانتری، ۱۱۳-۱۳۶).
- ۱۰- شناخت اسرائیلیات (روحانی، سید محمدصادق، ۷۹؛ کلانتری، ۱۵۶-۲۰۲).

منابع

- ابن ادريس حلی، محمد، **سرائر**، قم، نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **لسان المیزان**، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
- _____، **تهذیب التهذیب**، بیروت، دارلصادر، ۱۳۲۷ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، **مقدمه تاریخ**، مصر، طبع عبدالرحمن، بی تا.
- ابن زین الدین، حسن، **معالم الدین و ملاذ المجتهدین**، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.

- ابن عساکر، علی بن حسن، *اسد الغابة*، تهران، مکتبه الاسلامیه، بی تا.
- اجتهادی، محمدعلی، *نهایة المأمول فی شرح کفایة الاصول*، قم، دارالنشر، ۱۳۹۷ق.
- اصفهانى، محمدحسین، *نهایة الدراییة*، اصفهان، انتشارات مهدوی، چاپ سوم، بی تا
- انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، قم، اسماعیلیان، چاپ سنگی، بی تا.
- بروجردی، سیدحسین، *حاشیة علی کفایة الاصول*، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- حجتی، سید محمدباقر، *مقدمه ای بر تفسیر قرآن*، تهران، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۳ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ق.
- خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الاصول*، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
- خمینی، روح الله، *تهذیب الاصول*، قم، دارالفکر، چاپ اول، بی تا.
- خویی، سیدابوالقاسم، *البیان فی تفسیر القرآن*، نجف، مطبعه الآداب، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
- _____، *مصباح الاصول*، قم، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- _____، *محاضرات فی اصول الفقه*، قم، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.
- رازی، فخرالدین، *التفسیر الکبیر*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، بی تا
- رمزی، نعناعه، *الاسرائیلیات واثرها فی کتب التفسیر*، دمشق، نشر دارالقلم، چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
- روحانی، سید محمدصادق، *زبدة الاصول*، قم، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- روحانی، سیدمحمد، *منتقى الاصول*، المطبعة امیر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- زرکشی، محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، مصر، داراحیاء الکتب العربیة،

- چاپ اول، ۱۳۷۶ق.
- زنجانی، موسی، *الجامع فی الرجال*، قم، چاپخانه پیروز، چاپ اول، ۱۳۹۴ق.
- سبحانی، جعفر، *الموجز فی اصول الفقه*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ سوم، ۱۳۷۳ش.
- _____، *کلیات فی علم الرجال*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش.
- _____، *المحصل فی علم الاصول*، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۱۴ق.
- سیوطی، جلال الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، قاهره، مطبعة حجازی، بی تا.
- سیدمرتضی، علی بن حسین، *تنزیة الانبیاء*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۲۵۰ق.
- _____، *انتصار*، قم، نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- _____، *ناصریات*، دارالقرآن، ۱۴۰۵ق.
- _____، *الذریعة الی اصول الشریعة*، تهران، چاپ دانشگاه تهران، بی تا.
- طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان*، قم، النشر الاسلامی، بی تا
- طباطبایی حکیم، سیدمحسن، *حقائق الاصول*، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، بی تا.
- طباطبایی حکیم، سید محمدسعید، *المحکم فی اصول الفقه*، مؤسسه المنار، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- طبرسی، *مجمع البیان*، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۳۹ق.
- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، مصر، مطبعة مصطفى البابي، چاپ دوم، ۱۳۷۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- عراقی، ضیاء الدین، *نهایة الافکار*، نجف، المطبعة العلمیة، ۱۳۷۱ق.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *مبادئ الوصول الی علم الاصول*، قم، مکتب الاعلام

- الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.
- غزالی، محمد، *المستصفی من علم الاصول*، مصر، المكتبة الاميرية، چاپ اول، ۱۳۲۲ق.
- فیروزآبادی، سیدمرتضی، *عناية الاصول*، قم، انتشارات فیروزآبادی، چاپ ششم، ۱۳۶۸ش.
- قاضی عیاض، *الشفای بتعریف حقوق المصطفی*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، مصر، دارالکاتب العربی، چاپ سوم، ۱۳۷۸ق.
- کلانتری، علی اکبر، *نقش دانش رجال در تفسیر و علوم قرآنی*، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، *معارج الاصول*، قم، مؤسسه آل‌البیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، نجف، دارالنعمان، چاپ دوم، ۱۳۸۶ق.
- معرفت، محمدهادی، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- _____، *صيانة القرآن من التحریف*، قم، نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- مفید، محمد بن نعمان، *التذکرة باصول الفقه*، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- مروج، سید محمدجواد، *منتهی الدراییه*، چاپ دوم، قم، مطبعه امیر، ۱۴۰۹ق.
- نائینی، محمدحسین، *اجود التقريرات*، صیدا، مطبعة العرفان، چاپ اول، ۱۳۵۲ق.
- _____، *فوائد الاصول*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- نجاشی، احمد بن علی، *رجال*، قم، نشر اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.